

رسالة عروض

RISALAH-I ARUD

By
Yusuf Husayn Shahid

Folios	:	28
Subject	:	Prosody
Illustrate d/Illuminate	:	x
Script	:	Nim Shikastah
Scribe	:	-
Date of transcription?	:	19th century
Condition	:	Good
HL No. 821	:	Cat No. 860

A very modern treatise on prosody.

Author: Yusuf Husayn Shahid يوسف حسين شهيد

Beginning:

الحمد لله الذى اما بعد بنده زوليد حريق نايره پریشانی

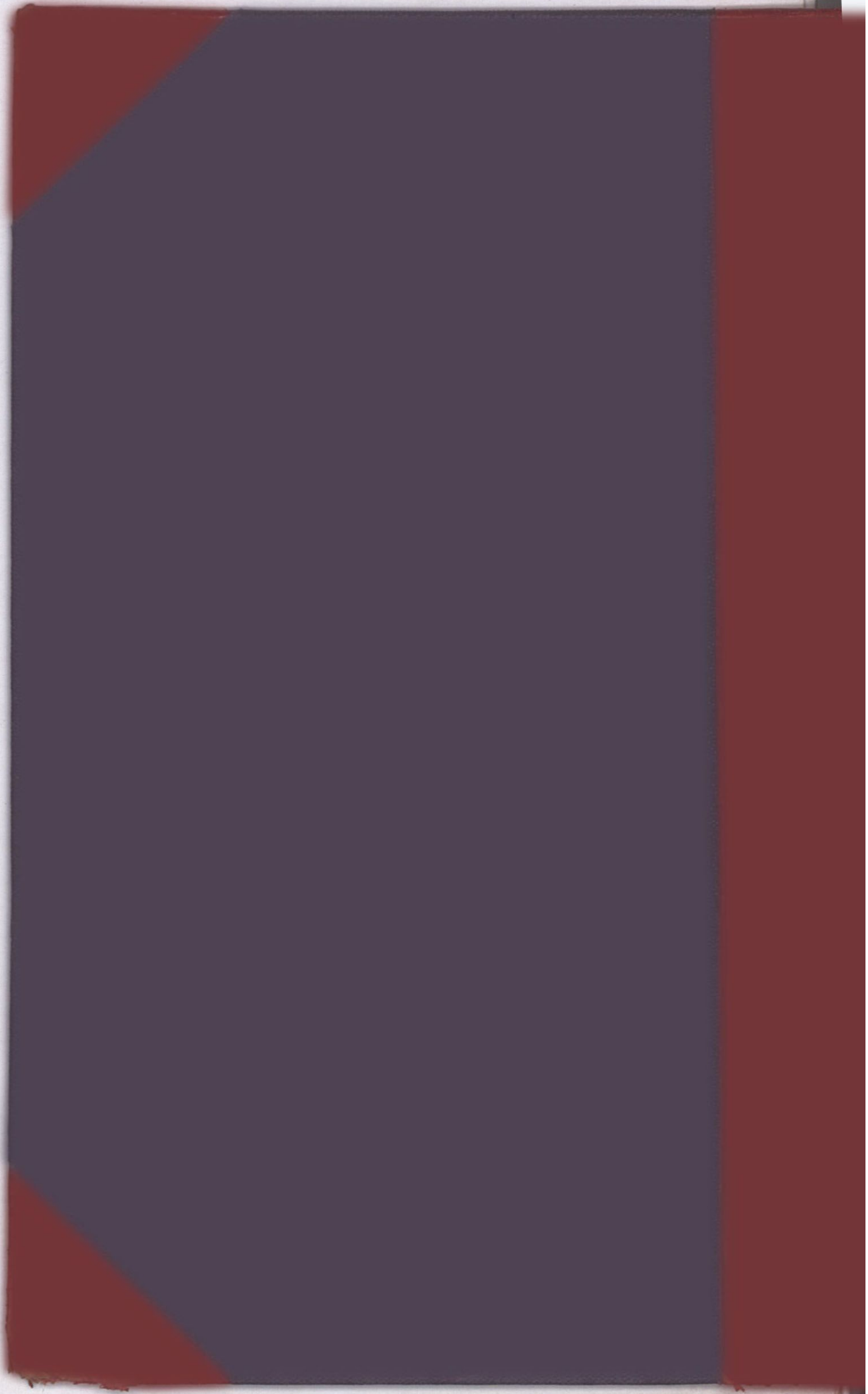
It would appear from the preface that the author wrote this tract as a reply to Shaykh Mahdi Bakhsh's treatise on the same subject, which the latter sent to one Nawwab Ja'far Hasan Khan Sahib.

Written in fair Nim Shikastah on various coloured paper..

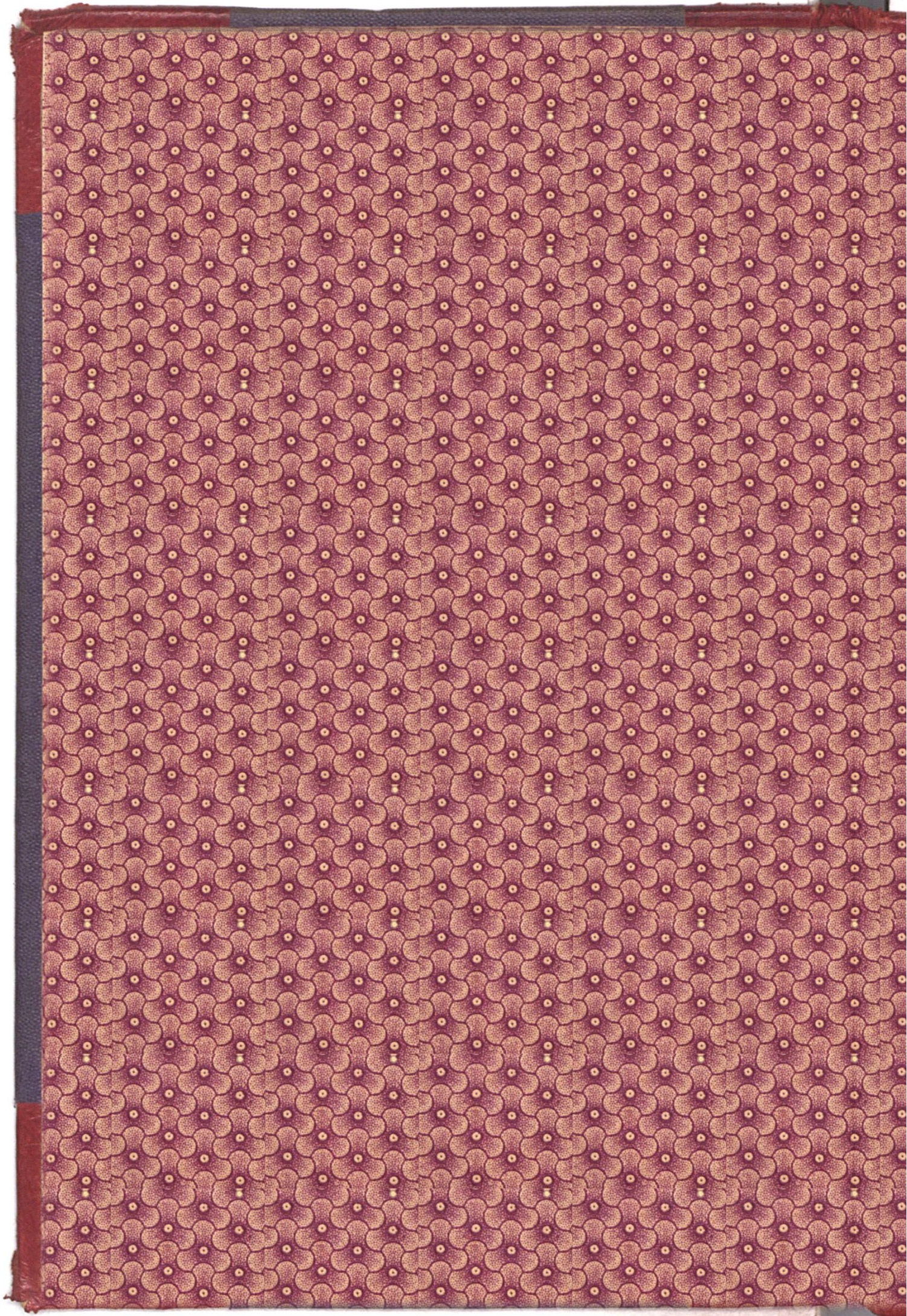
Not dated; latter of the 19th century.

A note on the title-page, dated Patna 1905, says that the Ms. belonged to Sayyid Safdar Nawwab of Patna









۴۰
کتابخانه
۵۱۶

C-114.
H.L. NO. 121

P. No. 4543

کتابخانه
۵۱۶

۵۱۶
کتابخانه
۵۱۶

RISALAH-i-ARUD.

اسالہ دوم تصنیف
دوست حسین - ملک
سید صفیہ عظمیٰ
۱۰۵

سعدی

۳۰۸



KHUDA BAKHSI O.P. LIBRARY
PATNA
Prog. No. 4560 (Old Series)
Date... 28-7-1955
Section. Manuscript

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَوْطَانَنَا وَارَبُّ الْمَحْنِ
 وَفَوَّاهِ الصَّوَابِ اِيْطَاءَ حَلِيَّا وَامْطَرْنَا
 سَحَابَ النِّعَمِ وَغَمَّائِ الْحِكْمِ فَشَرِبْنَا شَرِيًّا
 رَوِيًّا وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ
 الَّذِي اَسَّسَ اَسَاسَ الْاِيْمَانِ نَاسِيبًا بِالْعِلْمِ
 وَالْعِرْفَانِ وَفِي بَيْتِكَ وَحْكْمُهُ الْخُرُوجِ
 وَالْعِلْوِ وَالنَّعْدِ وَالطَّغْيَانِ
 وَعَلَى آلِهِ الْمُعْصُومِينَ الْحَمْدُ لِكُلِّ ذِي خَلْقٍ
 فِي ذِمَّتِهِمُ وَالشَّافِعِينَ لِهَدَاةِ لِمَنْ خَذَا حَذْوَهُمْ
 وَاجْرَى عَفَا نَدَاهُ عَلَى عَجْرَاهُمْ

[illegible]

والى لم العليم النظرى عرابها كمالنا نرى عدم انما كمالنا نرى
 حميد بن محمد سرجه سرام هنر از نسج جانب حشرت باهر نقب جهر
 مد طه الى ما دامت الديام والى الى رسيد بنظر كمالنا نرى
 جهر كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 حميد بن محمد سرجه سرام هنر از نسج جانب حشرت باهر نقب جهر
 جوا الى نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 ارسطو بن محمد سرجه سرام هنر از نسج جانب حشرت باهر نقب جهر
 از جهر نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 خاتم ارباب نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 ولى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 اصحاب مدالت و ارباب نصف نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 مكي بن محمد سرجه سرام هنر از نسج جانب حشرت باهر نقب جهر
 از بنى نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 طبع كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى
 ولى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى كمالنا نرى

سنج است کسب نظریه تصبیع اوقات عصر از آنها را بمقادیر لا بد
 لا یرک مکه بر این تئیه تا فلیض صدق ثبت در اوروم نامش نمونه از
 باشد و باقر اجماله ملاحظه و مطالعه از حدیث با صبرت نمودم حالا
 وقت است که حضور در طلب کنیم و نقاب از رخ معصوم برداریم ^{سد}
 التوفیق و هو خبر فتو و میده از مئه الحکم **قوله** و لیسر طبع ثبت به و لغ
 سینه از همه جسم کر بار و کهنه جاد و جمع کاسه کر لولر بار و کهنه
 و لام با و در لفظ کر بار لفظ و لغ بر اصفت به است که معنی فایده
 و قر و لازم و شدر و لغ به ج حاکم صفت بر بار فایده طم انرا نموده
 کفاح سوز کر در لفظ بار لفظ و لغ بر اصفت به است که معنی فایده
 کفاح صفت به است که بار لفظ و لغ بر اصفت به است که معنی فایده
 بر سوز بار لفظ که انرا نموده کونید و اگر نموده کونید که بار
 صفت به است که از بار لفظ و لغ بر اصفت به است که معنی فایده
 به ج کفاح صفت به است که بار لفظ و لغ بر اصفت به است که معنی فایده
 در علام صفت به است که بار لفظ و لغ بر اصفت به است که معنی فایده
 لغ به بار لفظ و بار لفظ **افول** صحیح که در لغت به بار لفظ
 است صحیح ابر بار لفظ و لغ بر اصفت به است که معنی فایده

[illegible]

وهم خلاف

سابقہ سہ ماہی کا مجموعہ

۱۱۱۱

اصف نو صبر و غیر بجانب غیر فاما مشتق شود از ص ب
 خبرت ظاهر است انما از هـ لفظ معنیست منصرف و خلد و غیر
 فقیه لفظ لغوی است و است باج بده سبب است و است و است
 الا انما قصر **قوله** در معنی لغوی لفظ بار است و است از **قوله** است
 که مخرج و انما یا فاعل فاعل و است و است و است و است و است
 من لفظ است و است بده در کلام خود ابرو که است و است
 ذکره **قوله** اگر چه که بده و است در معنی اصل بار است و است
 فاما است که در جمله ابر بار است بلفظ نو صبر و غیر و است
 فاما مشتق شود که در ابر بار است لفظ نو صبر و است
 بده لفظ نو صبر است و است و است و است و است و است
 و است و است و است و است و است و است و است و است
 و است و است و است و است و است و است و است و است
 کدام در است و است و است و است و است و است و است
 که نو صبر و است و است و است و است و است و است و است
 عام را به لفظ حاصل است که تا فاعل و است و است و است
 است و است و است و است و است و است و است و است

۱-
 تخصیصی

در و قیسه ابر بار اسرار ما طربت لازم کجاست استرال و شبه
 در طریق لازم است و لزوم ما طربت در ابر بار است غنیمت صحت
 که ابر طرد داشته باشد و ما طربت جاکه طرف لب را داند
 بر همه قدر است که لب در شب و بر ابر نیز لازم از نیست
 شبیه باشد که بحدف لبه بار است صفت باشد که بر
 تقدیر مطابقت شبیه باشد به بر یک نور صورت و در صورت
 مرید و ناخالصت را اضافت باینه قرار طبع حبث فال
 بعید از کتب طریح را اضافت به آن تحقیق باینه که لفظ عام
 بکلفه صفت کنند و بصرح ملل جبر در شرح او فراید ضایعه و الله
 عبد الرحیم در کتب الهیه و میرزا محمد حسن قنبر در شرح الداء غیر
 فی غیره اضافت بمرکز اضافت باینه است و لکن محصور است
 زیرا که نسبت باینه زلف و مضاف الیه عموم در خصوص و وجه
 باشد و مضاف الیه از جنس مضاف و در ابر بار است نسبت
 بلکه نسبت به آن است لعدم صدق لفظها مع الذکر علی سبیل
 از داء را اضافت باینه باطل باشد و قوله لفظ عام را بکفر
 اضافت کنند بر ذمه او است که عمومیت ابر نسبت به بار

الوجه الاول و برگاه ايس را استر بسر بدانکه تخصیص و نقد عام
 و مطلق است ترکیب توصیف نیست بلکه لازم است که گویند محو علم
 محو منفی و اطلاق بر هر مانده و نیز واضح شده ابراد شفا برابر
 سند اضافه ابر باران در محو محب نیست چه بر نقد اضافی
 نشیبه جا که نیستند لازم است که اگر ابر باران منحصر بر کمال
 هر اخص توصیف و فیکه مشبه به چشم گریز واقع باشد اعلام کنند
 ببار و قابل استناد تواند شد و از لب فلبر **قوله** غرض در حکم
 ال قول الف و فخر خود کلمه است **اقول** ستم سر گوید که نقاد صاحب
 حراره القوانی که مر قافیه که در او اوصاف بنام انرا است که گویند در
 شود یا شود و هم او فرموده اینم از عیوب حسن است بکری با بار
 موافق نصیریم او از عیوب حسن خواهد بود **قوله** اعتراض لطیفه با نماند
اقول بر این خجسته ظاهر است که مدار جواب بر این طایفه است و وجه
 در هر که مرجع ترکیب مذکور بر ترکیب توصیف و تصحیح است و محذور این طایفه
قوله بلکه باعث اختلاف میان هر الف و فخر که این طایفه محو گویند
 وجه را تغیر است و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
 دانسته اند و ستم سر الذم فقر که از عیوب است و فخر است در فخر است

نماند

بناس لفظ خرقه فقه جراح و سرگرم سنوبه چه در جراح لفظ
 جزیمه است و در سرگرم الف و لغز فاعل و اسم با علایق نیست
 اصدف سر **افول** فیه کلام محیب مرا سر به محال و نه نیست چه
 بر لای خرت لبسته نیست که ابط جاکوم نهر خم فرجه لند
 عبار نیست از گزار قافه لغز و سر جاکوم لند لفظ الله تعالی محیب
 بایکه نیست اصدف سر اگر لفظ جگر گوید به محال است از عیب
 افول نیست چه هرگاه اصدف سر نیست لفظ باخ لازم لند محیب
 که مح قافه بایک از لفظ باخ سبب ایکه مختلف سر خرسنه
 و سر لازم لند که گزار قافه در لفظ نه بایک و لغز سر خم قوم است
 و سر لازم لند که تعریف ابط که قوم که لند جامع باخ بنظر تعریف
 محال است در لفظ عبار نیست از قافه که بایک باخ و جگر باخ
 محال است قولی بود که سرگرم در سر فاعل الف و فیه کجی لفظ و کجی را جمع
 و غیره لفظ محال است الا افراد و سر تعریف الابطال عدم التکثر لفظ و سر
 و **فوله** جراح و سرگرم انجم میگویم که البته جراح و سرگرم از احاد الابطال
 با نصاب آمده و سرگرم و ان و بیا بنوبه در مطلب اول نیست
 که در لفظ اصدف سر نیست حدوث لفظ باخ بلکه اگر قافه که محال است

المرحه اتحاد و انق در لفظ دانسته باشد با کمال از لفظ بکده
 و شناع و بدایع است و اگر چند شاع و قوف و که لفظ تکرار شده است در قوافی
 کمال شعر که اگر همه جا بمهر و کمال لفظ تکرار گویند ماضی صفت تخیل است
 و نیز آورد و در اندیشه سازد و آنا و بیایا نمود و سندرک بکده بام قصر
 باشند لایحه ها که از شعر با جمله محب و مطلب صاحب حد البلاء ^{نفسه}
 لفظ خمر را غیر از آنکه مفضل صاحب حد البلاء گفته و غیره است نهی
 چه موافق ضرر کم لایق قوافی تکرار در لفظ صبا کاس او حقیقا لازم است
 غایت ما فی الباب نیست که عیب جبر محض است و عیب حقیر
 از شعر کمال به عیب نولدند و از سیم است که از او در شعر عیب
 قوافی را بد گویند و محب آنچه نهی است از شعر تکرار غیر لازم
 بسبب اختلاف شعر که از شعر شاعران و بیایا و بعید است از او قول
 صاحب حد البلاء که باید و لایق بود به هم محب است ^{قول}
 لفظ خمر بسیار است در شعر باری فرط است در شعر تکرار لفظ خمر
 و نیز اهر گویند ^{نقد} و تکرار کمال ختم حکم ختم و در بیایا که دانسته
 کلام محم و شاعران را از شعر و گویند ^{نقد} و در شعر بسیار
 و شعر بسیار را ^{نقد} و تکرار کمال ختم حکم ختم و در بیایا که دانسته

بدار تا بگویم حج ابرو بهار رخ از سنگ گریه خیزد و دست و دامن باری
 سحر سحر کوبید **نغمه** آسان گزراش هر هاست گزراش از **نغمه** زبانه
 بهار خفته بهار **نغمه** جانست و زبانت و زبانت جانست **نغمه** جانست
 بکار است گزراش **نغمه** انور کوبید **نغمه** کز طوطی و دست بجز و کاف
 صحر و دست خدا بکس **نغمه** نام باید فرمود که در شعر فایده الف
 کبی لای دبی برار جمع لای و در شعر خسرو کبی لای دبی برار
 نکود شد و در شعر کبی لای دبی برار جمع کفید و در شعر
 کبی برار فای دبی لای و انور برار در قافیه الف و لای
 و در قافیه هم برار نیست لای و لای قافیه لای و انور برار هم فرست
 جاسر باید فرمود که بی الف و فرار فای لای و بی جز و کفید
افول آهسته آهسته بر کولاد **نغمه** در محفل هوای حرف تحقیق هم فای
 از غیب لای چه ثلث قافیه در شعر مضمون نیست و ثلث لازم لای
 لا بخر **فوله** اگر باشد لای و فای عیوبست لای قافیه لای
 کوید بخر **نغمه** جواد **نغمه** قافیه مترادفست از حرف محو عیب که در شعر
 جایش نیست لای فای عیوبست لای و لای قافیه لای فقط **افول**
 برتر از سبب عدم محو و محو نیست که غرض محو نیست که الف قافیه
 مترادف را لا محو محو است که لای و لای مترادفست لای

او اخر اندر و مصارع حقیقه است او حکما و الحسب به تقسیم
 به بقا و سب و مرکب و متراکب و متواتر و مترادف صحیح باشد
 حرکات انهم تقسیم به ثبات حرکات و سکنت از در اصل و صف
 سکنت و غیر سکنت از در تعریف و فیه حرکات و سکنت معین و خود بنا
 عین سکنت به ثبات حرکات و سکنت متواتر و تعذر و اقواصول
 به بند و حال از صفت و قول و فعل در لغت و واقع شوند از لغت و قول
 لا ینفک از لغت و لغت و الفصیحة و الغزل فقط هم المصطلح و القطع و المنتهی
 فلیکن جامع و نیز از در تعریف خارج است و فیه لغت و صرف و دل
 در لغت و فیه در لغت و در صورت و در لغت و در لغت و در لغت
 تا در لغت و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت
 که هم جامع باشد و هم مانع تا ناظر مستند در معنی لغت **اول**
 حکما و لولا الفقه و اللغة و در لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
 بهر فوق و عینه راضیه و مرضیه و فیه لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
 و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت و در لغت
 اللبثات او المصارع حقیقه او حکما است تعریف و فیه حرکات
 از در لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت

لاسم که آنچه در آخر شعر جائز محب تصریح کرده و آن نحو بنا شعر
 بر او مستحکم باشد هرگز در ردیف در آخر شعر و آن سبزو و بنا شعر
 بر لغت است اگر بنا شعر بقیده حقیقه او صما جائز بقیم مستحکم مرتفع
قوله جائز نحو ضلالت بحرف ر و ر قافه و آن بر بنا طراحت است
 و محض است که نحو ضلالت فرمهر و باغ او قافه در است از مجموع
 حرکات و سکات و حروف معینه جائز که نحو طوس در معیار شعر
 با فرمهر و مولو هر سه اند در برابر انکسار و منزع المعیار
 نافذ است که کفه که فاک است که هر چند اخبار و آخر حرف
 فی البیت ۱ اول سنجید مع المنحرک الذی قباب است که هر کلمه
 و بده بفرمهم کلام قد محم سلیم صاحب نزار الوافر فی علم العروض
 حبث فاک عن اخبار الفرهم من المنحرک قباب است
 الا اخر البیت فقط و البیت استر شعر و بعد منحرک و جاز است
 اللانصار المنحرک استر و آن فی صنفه حبث بقول و عند
 اخبار من المنحرک قباب استر مع ما بینها و المنحرکات الی ان
 البیت استر لاری تمام صح و در و فرمهم استر

مجمع علمه مطر مع خولید بوج ما را چه ضرورت است که بر حرف با بصیرت
 کلمه حذف منفرد و تعیین است لازم عمل را کنیم و ذلک بقاوس
 بمنزله نبوت است در لغت اقول حاکم کلمه و سبب ما حور است از بقاوس
 محکم است و سبب از بقاوس اللهم صفا لود قوله در اصطلاح جمع مندرج
 حرکت در کلمه واحد با سبب اقول قید کلمه واحد معده و مانع حاجت
 تعریف است که بر قافیه نغمه کور الصدر معر قد حرام صد و در کلمه
 بانو بالا تعارف از افراد کلمه است حاکم که نشت و معرفت قوم
 منطبق است بر لغت و وقوع جار و حاکم بر سبب هر کلمه است
 از کلمه با سبب کلمه واحد با سبب با عر لغت و ایراد شکست و شکست و مثال
 سبب است از کلمه لا محب تعریف محقق است بر از کلمه جار و حاکم
 و سبب هر کلمه است و لا محب تعریف او بر کلمه التزام غیر لازم
 او معر لغت و در کلمه واحد با سبب نسیم نسیم نسیم نسیم نسیم واحد
 بلکه ضمایر کلمه و سبب است **اول** مرکب فافیه بوج در و سبب است
 جمع کلمه الی قوله و آخر کلمه با سبب **اقول** مع قطع النظر عن المعنی لغت
 و اشتراک مع المتعارف فیما سلف من اسمی و است عدم جاب
 و غیره بر وجه مرکب محب تعریف معانی و کلمه را که

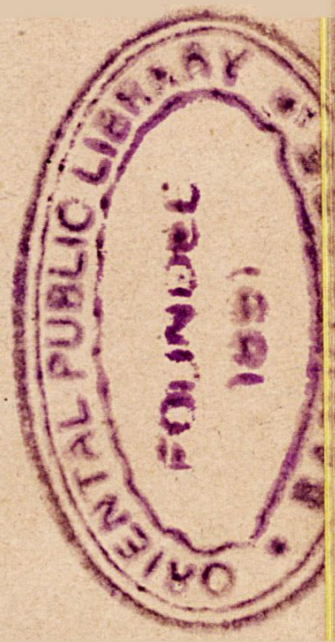
محب اصطلاح فتنه صاف لغت و اما احضار
 که شد گفت چمنیت و مسکه فخر گفت سید مملک بودند در اصطلاح
 و درم او سدرم در سرب کب بخورد بود که مملک را بر غنیمت و در سرب
 حرف مملک بخورک و لغت فخر گفت و سطر تعریف در سطر
 و اما حوله بود در سرب حرف بخورک و لغت مملک را خود و اما لغت
 و موصوفه تر قول ایضا را فاصده صغر خوانند **افول** صرف با صاع
 حرکت فاصده صغر می شود که حرف ج در مملک است و لغت
 و در سرب فاصده صغر می کند و لغت صحیح است که فاصده صغر
 را گویند که در تعریف مملک که حرف ج در مملک است حاکم مثال
 می کند موصوفه است که مملک بر سرب فخر را محب اصطلاح فتنه لغت
 و لاط با سطر صاف مملک را سطر و سطر در سرب حرف ج در مملک
 که لا یفر و علی لرحاک خنجر یا محب بظهور و مملک **فول**
 مملک فاصده بود که در سرب حرف بخورک و لغت مملک را سطر
 و مملک موصوفه است که مملک در لغت مملک در سرب حرف ج در مملک
 در سرب حرف بخورک مملک را **افول** مملک مملک است بعضی از آنها
 در سرب حرف بخورک و مملک در سرب حرف بخورک و مملک در سرب حرف بخورک

مملک موصوفه تر قول ایضا را فاصده صغر خوانند
 مملک موصوفه تر قول ایضا را فاصده صغر خوانند
 مملک موصوفه تر قول ایضا را فاصده صغر خوانند

المتحرک لغو است چه در مجموع همانست که بعد از متحرک ساکن باشد
 و آنچه گفته شد از جهت دار و الم ساکنه بلیغ المتحرکین او قبلاً و
 آخرها فلهذا فی التعلیل **قول** و بهیچ وجه متحرک **اول** و در مجموع
 که بعد از متحرک ساکن باشد نه که بعد از حرف متحرک و بهیچ وجه
 که ساکن باشد الا اطلاق کما مضی **قول** باین حرف قافه حروف
 بفعل جهر لثمی است که در سه سر صد و بیست و شش حرف از صمد و دو
 بعد از آن است بر دو اقسام قافه لثمی جهر و قافه لثمی دهم و چهارده
 از لثمی لای جهر که قافه لثمی جهر و قافه لثمی دهم و چهارده
 لا حرف روف عبارت از الف و یا و واو که هم که بهیچ وجه
 از لثمی نیستند و غیر لثمی است **و** لثمی لای جهر و قافه لثمی دهم و چهارده
 لثمی دهم و چهارده لثمی دهم و چهارده لثمی دهم و چهارده
 رتبه متحرک و ساکن است که در کتب و کتاب **اول** و قافه
 باید تا و قافه است که در کتب و کتاب و قافه است که در کتب و کتاب
 در هر دو تصنیف و تالیف نهند و الله حور و در نظر اولی اللباب
 خوار و بلاغت است که در کتب و کتاب و قافه است که در کتب و کتاب
 حبیب کاتب و رساله است که در کتب و کتاب و قافه است که در کتب و کتاب

به حقیقت کند حلاصه بقطع نظر از آنچه در کلام مستدر در شرح رساله
 از مکتوبات جامع کتب درجی در تیر و دوف به اصف و اهل
 بقا بقا کاشم که صرف بقا فف اکتفا بکوه و صرف جوه
 نجه بقا بقا در به ربط نیست هر چند از جواب لایم لایم لایم لایم
 و تضعیف اوقات بلا حط ام خرافات من باب کس لویه مذکور که
 کتاب مختصرا کریم که در تیر حکیم در کتاب دوف صحیح درست است اما
 آنچه که موجب دوف را مذکور ساخته مر جوه است و خلاف
 همان رساله الفافه الترتیبی مدعیه را لایم لایم لایم لایم لایم
 دوف عبارت از حروف علت کلمه حرکت مافا و الفافه
 جامع حاکم در کتاب الترتیبی مذکور حکیم سنای رساله لایم لایم لایم
 حجب لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم
 یاد داف کس لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم
 القوط اخیر فلان لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم
 نقد محب کس لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم
نوله و حرف فیه حرفیت کلمه غیر دوف که بقا صله
 در لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم

و شش نم که بقصر لایم از قصر سخی از بقصر لایم باشد لا حول و
 انصر است از بقصر لایم از قصر لایم است علی الله جل و علا
 به در العکس بر بر و ر و ط و طیر و دیر از معرف صد و خولید
 صواحه موافق معرف او و افلا ر و ف یمنی و حال کند از اول و فید
 فلد کیم جامع لا یفزع فی لاد فی غور **قوله** ان لایم حرف قید در
 قوافی **اول** شش فصل است بقوف تا بعد از هر حذف حرف
 هم جابرداشته اند چه بر موضوع واحد هر حرف قد حکم بنیافیه
 الحذف و در لم نموده و موکمان را و الی و فید که حکم تا یک شش
 لایم است و لم نموده و بر لایم فید هم حرف قید هم شش است
 و هم شش قید هم شش است و شش فید و موک **قوله** مکر حذف
 حرف قید هم جابرداشته اند تا حاشیه صاحب منوکی را که در
اول نحو فارسی از حذف و احد در عرب است و بالکسر
 بر کز نموده فرج جابرداشته اند از لایم است که مراد از
 قید در جابرب شش حرف یا نه لایم فید است فای و حذف
 حرف قید هم از غوب فای است لایم در کلام شش است
 باقیه ما که گویند جابرب جابرب بعد از هر و ر و ط و طیر
 طیر فید که بعد از جابرب را **نسخه** هم دانند که بر سر در عی



این کتاب از خط لایم است
 که در این کتاب خط لایم است
 و در این کتاب خط لایم است
 و در این کتاب خط لایم است

نفع هم قصد کفر شعر و اگر در میان لایح حرف فرب هم
 هم باشد نباید عدل و قضا و حکم و نه هر عملی است دارد و انهر
 و مجید و کرامت و باب بخوار نمیرد گشته اند هر که از خذف قید
 حروف مقارب از انحراف جابیه دارند و در بله تقبیض روند
 پس در شعر اخذف بحروف نباید از انحراف را جویه جابیه
 دارند و شتم فای صاحب الوافه فی ضمیر باب عوب القوافی قول
 و منها اخذف الف بحرف مقاربه از انحراف مثل و حروف
 از بحروف بنامه از انحراف مثل و شعر و قسم الدخیر فی
 حروف انهم کل من یسوءکم کما یسوءکم و از لبراد لیسر می شود
 اخیر صاحب و از انشا که کعبه یقین هم شعر حد کمال
 جانحه رساند کلام نفیست و ملل ازین شعر استلال بخوار
 اخذف حرف قید باین شعر قد ممنوع است چه از حد
 و خط یا آورد در شعر قصد استعوب کنی بس دارد و از اجاب الله
 بطای الله استلاف خصوص و نشید بر حد لیسر از انحراف
 تصریح واقع شده باشد و در رسانده از عوب است شده و از
 که باشند و برین در تنصیر از انحراف واقع شده باشد و نشید

در اینکه از صد حاکم شمرده شود در خصوص حواصص و افعال نه صرف
 باینکه شمرده اند که ابراهیم در این نظر خط و سه و شش و شش و شش
 جاکه که شست فایده می رسد این که تخصیص بخوبی و افعال لا یزول
 الا بالقرینه **فوله** و این است بهر فرب محرج است که گشتادانی
 از صاف بنه بر این محرج **افول** که شمرده است بهر محرج است
 بفرج محرج از قبیل لغز لغز الطرح است چه در شمرده است
 شرح معیوب که لغز تا سر مغبطه نیست و شمرده است
 صاحب کس را از که حرف قبل بعد محرج است و خود مختلف است
فوله در در محرج با حرف وصل میوند و انرا محرج گویند انهم **افول** در
 که حرف وصل میوند و محرج نیست بلکه حرکت در محرج موصدا
 محرج نام نهی **فوله** و حرکت وصل را لغز و حرکت خروج و
 و فرید را لغز و قرار دهند و نام حرکت بنشین **افول** یا برده
 حرکت بیاید و هم یک جا که فافه بدست می رسد و در شمرده
 حرکت نام را لغز و گویند و شمرده است در با شمرده **فوله**
 نوع چهارم از صد حرف روف است و هم در شمرده است
 جاکه که در شمرده است محرج زنده است و شمرده **افول** علی الله

چشم است به تصریح صاحب نحو طوس و غیره و حذف رد
 باللف و واد و باللف و یا در تار نسبت حت قال فی
 بیان انواع اسناد سوم حذف رد ف واد و الف یا
 بیاد الف در حرف مد و بعد از لی نوع چهارم و هم بیان
 فرموده و این است مبعود بکه قسم الف و و انبوه و شارح
 صاحب میرالدکدر تدحیر سعد الله بعد حرف قیاس اول
 و انبوه مطلق معلوب و محجب صاحب میرالدکدر فی مبعود بعد
 الردف بالالف و الواد و بالالف و الباء و نحو اسناد الردف
 گفته قتیج جداً لا یجوز استعماله **قوله** بحم حذف حرف قبل
 با مخرج عیب عمر و شعر و لغز حد از معلوب نیست اسناد و گوید
 که چه در لغز و شعر و لغز و حد از نسبت **بیم** که است با خبر
 و لغز در این نیست **افول** حد از معلوب نهج است و القید با مخرج
 بعد از عیب افاد است و هرگاه اختلاف قید با مخرج بعد
 حد از معلوب باشد باید حذف قید با قرب مخرج بر غم
 محبیم محب عیب نه باشد باشد که شعر و لغز و حد از

معنی نادر و دلف مضارع می گویند و محسن بر لفظیه بار
 جمع محسن در قوله می گویند و از رد در هر چه است و گشت
 برگاه در لفظ کریم و باران لفظ می باشد صورت لفظی
 جو فایز نمیدهد و سبب است از سحر در خبر و غیر هم که در بیان
 بکار لفظ باران گشت بر علم که پیش از آن سحر شده و باران
 و بر خبر که لفظ الف و لغز دلالت میکند **اول** از علم علامت نظام
 خاب محب چهارم و مد فوعم است بوجه مدیده اول لفظ عدم
 ظاهر از آنکه موجب لفظ منفی مدیده است لفظی که از آن
 نصیر می گویند لفظ سبب است که فاده است لفظی که از آن مدیده و الله
 الف ط سترک فایز نمیشوند چنانکه فوعم و لفظی
 الف ط سترک باب لفظ از غیوب لفظی که از آن سترک است
 و ایند از این است که خاب محسوس در معنی بر خود بعد از آن
 که ابراد لفظ سترک مانند علی است مختلف لفظی و محسوس و لفظ
 باشد لفظی که در کوه لفظ مدیده و لفظ فوعم در لفظی که از آن سترک
 فوعم در صفت هم و ناما است از رد و لفظی که از آن سترک است

تکرار در سخن خود نماید که بنده با بجا بر در علم حاصل لایط
 ظهور نماید و ناگاهانه گوید که حرف و انا و بیست و هفت
 جائه بیاورد که بر لایط است و بنده بجز این نیست و لایط است
 که لایط و الله قد علم صلی الله علیه و آله را که حرف و انا و بیست و هفت
 لایط در و انا و بیست و هفت لایط لغو و سنده رک خولید
 با بجهت بر عدم لایط است و بنده بر لایط مصطفی او
 است که بجا را بنده بر جمع لایط لایط و سنده
 و انا است که بنده با و انا لایط است که بنده با و انا
 و دیگر با حرف را بد با لایط حرف قرار داده با لایط در
 لایط ای در و لایط و سنده لازم است و در لایط سنده
 که و انا و بیست و هفت لایط و سنده لایط و سنده
 سنده با بنده بنده و سنده بنده بنده بنده
 انکه که تکرار لایط و سنده لایط و سنده
 که بنده بنده در لایط و انا و بیست و هفت لایط

احوال معالجی که از طرف لفظ طاعت است پس به اینده خود
 محقق لفظ عبارت است از برآوردن لفظ و نیز محقق
 در صورت و اما در بین و گریه و باران در تحت لفظ
 حب مصطفی شایسته حاجی فرعون محبت و **قوله** لکن
 در گریه و باران **اول** الی باران و نیز در تحت لفظ
 در لفظ و غرض است لفظ لازم می آید و در گریه و باران
 مصطفی و نیز در تحت لفظ و نیز در تحت لفظ
 است و باقی است **تقصیر** محبت و **قوله** و نیز
 سعه و شمول **اول** بر خود و علم لفظ و دلالت بکینه
اول باران حاجی و نیز در تحت لفظ و نیز در تحت لفظ
 لفظ و نیز در تحت لفظ و نیز در تحت لفظ
 پس در تحت لفظ و نیز در تحت لفظ و نیز در تحت لفظ
 ترکیب لفظ و نیز در تحت لفظ و نیز در تحت لفظ

بفس اسمع بالاختصار التثنية **قوله** اما السبب لحدف
 نون الف ولفظ كراي وبارا اللفظ حرف كوين يستوابع و
 انفسم را شعراي عرض جزيه داشته اند و تا يك حرف گفته باشند
 استاده كه در اللفظ جمع واقع شده مگر كچه شده مدحطه بايد فرمود
 اللفظ لغت است كه اول الديدك در قافيه مرنجه مكنه نام برده
 در حروف قافيه بغير تقضيها دارند و جامع قافيه مخزن القوله كه فح
 كيه را شعراي است بنويسد كه لضعاف قافيه الف ولفظ جمع و الف
 و با غر در جمع و با فم نسبت و الف ولفظ فاعل در قصه و خول
 و با جمع شعراي سلفه است و نسبت شده مدحطه و مطلع جمع كچه اند
 كدر در نظم تقف كه خبر موفد با فح است و نسبت پس خول اند و فح
 نسبت مدحطه و مروف است و اللفظ حرف نه لدد و اسو اللفظ
 مدحطه موفد و مروف است كويده **نوع** غرض شجب بقول كوين
 است و نسبت شجب قافيه و فح اللفظ حرف شجب و با فح

در هر دو صراط با وجود مقرر خبر خزل در طبع و اتم نشیوه حاصل
 از جانب جوده کمال بر سر دین لند و کیم از دل اعلیٰ روح
 کفند طریقه لاخود و نه حج سر باز در پی با خون بر سر باغ اشعار
 دلو لطیف با بد دل و حقیقت بر سر باید جز در امل **فول** اشعار
 در باطن بر غم خویش طریقه کد و خسته منت لیس عدم فهم
 لطیف است و نه انهمه اشعار است و دانش یک لند از لب لیس
 با بر سر غریب است در لند **فول** تا سر است و در حکم قافیه
فول و اتم شد غریب است و کس که او را از سر است و کس که
 بد نصیر او بخوار لیس یک قفد لیس حب نصیر است و این
 مسدود باغ و لیس غریب خولد لیس که لیس غریب است و کس که
 خولد غریب که در لیس باغ غریب و غم غریب است و کس که
 با را از سر و سر لیس غریب است و کس که لیس غریب است و کس که
 که لیس غریب است و کس که **فول** و اتم شد غریب است و کس که

از سحران ماریت **الح اول** ماریت صاحب مخز الفوائد
 در فقه شریعت غیر مسلم است از بیست که در ذرا صد و هفت
 خولف بفرموده امین مؤلفی است و شریف است و شریف
 و سداب و غیره که جبهه بر درم نظام صید الذهب برود
 المشریه نیست و بخوار طوبی السواد لیس صاحب هم فله
 نعلیه بر درم که انداخته قدم بقدم درم مرصه و غیره را داد
 بجمعه درم نصف کدم او سفا و قبح و ارک بحیر تحریر
 در آوریم نه آنها بنیه بر صاحب مخز الفوائد والوکت و غیر
 صاحب مخز الفوائد در خیال لطیف حرا که را بجهت خویش
 و بعد منفرد و دلالت بر کمال ماریت او دایره و شریف
 که لایط بر قلم لایط رجب و لایط خولف جبر لایط لایط
 در قوافیست شمس سبزه و لایط لایط و لایط لایط
 و نیز لایط لایط و لایط لایط و لایط لایط و لایط لایط

[illegible]

[illegible]

محقق را که بر خلاف است، قانع لم یکن مدعی باشد
این سخن غیر محض است و چون القوا به صحیح است جعلت
عیب ابطار بر کز ارقه است و لیس عیبت در صورت
مرجوحه بزرگ است و اما الماده باقیه **وله** حیف بر حال
خوب باید خورد **اول** بر حال بسیار حیف خوردم که
از ارکاب ابطار و لو که از غیر عیبت اخصاب ندارند و بگویند
تیمه و سوزید و طاع و نهار در کشتن شوند و اصرار بر خبر که
اخصاب است و در زنده و بیکدیگر شوقند و سراسر شوقند و تضرع
علا فوا که بر خلاف است پس نیز بدانند و بگویند
اینست که سبب است و اما سبب است و اما سبب است
ابطار هر نفسند و عیبت است و سبب است که سبب است
برافراخته اند و سبب است و غیر هم در حال شاعر نقصانند و اگر
با وجود این است و نقصانند و سبب است و سبب است

سالم

بقول حاد فرماید هر چه بدتر محرم را کار بند کند **قوله** و اما در
 کلمه قافیه که با راء و کسره و حاء و عذره و در کلمه حرف
 واقع شده غرض باید فرموده از اقسام محرم است **مع** با هم
 و سرش را بکند و در قافیه مذکور فیم حرف ر و در وا فیم حرف
 و الف قافیه را بخند القاب فوائدی مترادف گویند و تعریف
 مترادف نیست که هر کس در کلمه که کز لایب است با الف قافیه
 بر وجهی که است و صد و هر چه بود در صورت
 غلط از در لایب فایده مترادف نیست که عیب لایب که در
 بعضی مواقع نیز در حروف الف و لم و و او و لم و یا و لم و غیر
 واقع میگردد و در عیب غلط لایب قافیه بخند **مع** و حاء
 اینها مفصلند و سر و حاء و راء قواعد و بیاض فلهذا بالک
 و نیز در طایفه غرض که کز لایب خوانند از این متوسل است قافیه
 که در و با راء در یک مطلع جمع **مطلع** بگشت **مع** و او را در صد

محتاج

و نیز در نور و نار بر طبع لایع تمس قافیه هم ذکر در کتاب
 چه سرادخسب و حد و مواضع و ریف و نال و مواضع و تعریف
 محققان قافیه و نحو مجیب اینست قافیه با واحا سنا و کفا
 سینه و پیر با رعب لکهار فیه بایده را از محمد وراثت بنه
قوله که جواب اینها معصود و سرود حاج **اقول** جواب لایع در
 ریف مجیب حین قال و اگر عیسا را که ایضا و ایا
 و در کبر معصود و سرود حاج که لید قد غیب و فرخ و غیر جمع
قوله در قافیه مطیع غر و مطیع بنده فرزند است **اقول** فرزند
 ظاهر است که در مطیع در بار اینها الف و لم و صفت
 بخلاف ابرار با مطیع و حجاب که متبادر از لایع صفت است
 جائه محمد هم لغز و با فرجه لید و مطیع غر است از ایضا
 تا شعاع مد فاضل ابر و اسر و سرود و کبر و کبر و کبر
 و نور و حجاب و مطیع و کبر و کبر **قوله** و هرگاه بعد از حرف
 هر کس در حجاب است نشان یافت و باب و در است

عنی

محمّد بن حبیب و برکت و بهجت و ارد و کار و دوش و نشت
الزائر و فوائده حرف کیم بعد از ردف را و اواخر
شمرده اند و ردف را بدین نام نهادند و شش حرف ردف
را بدین گونه یادگار است که هر کجاست که در ردف است
حرف سکنه بعد از ردف را و اواخر و ششم و آخر و در
خوانده و هر کجاست که سبب محو است یا که و مد جلال و در
نمونه اکمال اختراع کلمه ثلاثه بنام است که سبب است و کلمات
بر دو سکنه است بر حرف ردف و الف حرف ردف و کلمات
ترادف و ایراد و در ردف خوانند و هر کجاست که
مد کلمات است مدعی است که ابقصار هر چه در مد و الف
مقام است که در فاعله که یا به و باز است نه مدعی است نه غیر
نه غیب لغوی در مدعی است و در نه کلمات است و کلمات
که ربط که شاید است و حضور انرا لطیف است که در نه

اسطوخودوس با همه اسفند چشم بیدار خدایک در و در بار از
 محض نیت در از نفع سر به اند و حکم در ملت بنده مرا باند
 با طریقه هاله در صبح و در صبح در کام است و در صبح
 با خطای در نظم با پیر احمد سرزند از احشام بپوشند و بگویم
 الله مرکب از احوط و رولند با یکدیگر و در دستار صفت
 با رست و خردان خیر بپوشد با یک از غیبت با یک
 از دور است و در هر یک از کلمه **برای شکر** و کلام عیوب و گران
 در هر یک در هر دو خفا از نفع خود که شدیم با نیت **موس** و **دلا**
 نتم در هر یک از صفت دیدیم **سليم** از و امر عیبت
 خردان خدا **انهم اقول** هرگاه این با نیت بر هر سکونت
 و با هر هدف که کوفت در با نیت **سليم** و **طوبای** با نیت
 خردان در نیت بخت بر **سليم** باشد لا طایب است
 و از ما خفته خارج **فوله** **الکون** **فم** **الکون** در نیت که با نیت

نه علوی است نه نعلی غیب افور **افول** ریح از انبیا
که کس کوچه در جهنم گرفت است سعد در زین الدیا
ایها با درک کاس و ناولها نه علوی است نه نعلی
افور درج کس بشواری دانه لکفانه لکفانه لکفانه
در نسبت مصرع ناله که از حافظ است بسو سعد خطا
خدا صه علام در معنویت ربط است و با هم به هم لکفانه
که تفصیل آنها بر داخه تا ناصیه نویم کنند که هرگاه
خدا علوب است خط در غریب است نه غیبی در
کلام واضح شد غیب **فوله** که ربط است یکسان حضور
انرا ربط خبر فیه لکفانه و بند به ربط **افول** و بند
لکفانه خبر بر نعل بر نعل بار از منظر مطرب است بر لکفانه
موسیقی خف را بفهمند و خاندن بشواری از منظر مطرب است
و نیز در ماسک کس که بار از منظر مطرب در منظر مطرب

فاستنبیه عربی است **قوله** باب طریقه کماله صاحب
 و صاحب دلائل کماله است که اگر کسی با حیطه در نظم یا در شعر
 بیند که در شعر بنویسد و حکم الدف مرکب و خط
 و استنبیه بجه و نه انداخته **قوله** اگر کسی در خط بنویسد فتم الوفا
 و اگر کسی در حدف بنویسد باید که در دایره
 و کماله صاحب دلائل کماله است که اگر کسی در حدف
 در سبک لغوی و جریب بنویسد نحو **قوله** اگر کسی در حدف
 وجه است **قوله** اگر کسی در حدف بنویسد باید که در حدف
 الف و ماوراء الف بنویسد و باید فرمود که هر چند نسبت شعر بایات شعر
 لغوی حدف عقاید است و یک صواب که از لغوی و از لغوی
 نبوت بنویسد که عدم محمد جامع جمیع علوم است و الام
 بر کماله بناید که علم قافیه در لغوی و کماله جمیع کماله
 صنایع و لغوی و کماله در قافیه از عدم الهم بر لغوی و کماله

کتب خود را نوشتند و فصاحت و بدعت معجزه
 اوست که اکثر شعرا عرب بقصد کمالی که در او بود و بر
 در سبزه معفه معنی کمال از شعرا ندارد و معنی کمال از عرب
 فردا فردا نصیده گفته بر در و آن را حرم معلوم گفته بعد که بعد از
 او از سوره رحیم از نادر است و نازل شده و حکیم صاحب رسالت
 صی به حضرت قنات گفته که بالاحسن فصیح و بلیغ است و شعر
 مدح و راکه که طلب بند بر سحر کرده و سوره رحیم را خوانند
 که هم فهم خود فصاحت از بکلام را فود که بکلام است و نصیده
 خود را باز گرفت و سوره خمر که جمله بسیار بود و سوره عظیم
 بر بنیاد و هم فوایت نهی از طاهر و الحُبُّ دُرُ
 الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ قَبَائِلُ الْأَعْدَاءِ وَبُكَا
 بِسَآلِهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ قَبَائِلُ الْأَعْدَاءِ وَبُكَا

در سبزه معفه

بکلام

نَكْذِبَانِ **مِنْهُ** يَا مَعْشَرَ الْخَنِيعِينَ وَالْإِنْسِ إِنْ
 اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَوْطَانِ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا
 بِسُلْطَانٍ قَبَائِلِ الْآلِ وَكَمَا نَكْذِبَانِ
نَارُ الْبَطْرِ مَرْجَ الْبَحْرِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا
 بَرْزَخٌ لَاسْتِغْنَانٍ قَبَائِلِ الْآلِ وَكَمَا
 نَكْذِبَانِ **مِنْهُ** وَلَمْ يَكُنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ
 قَبَائِلِ الْآلِ وَكَمَا نَكْذِبَانِ فَيَصْمَعُنَّ
 نَجْوَى قَبَائِلِ الْآلِ وَكَمَا نَكْذِبَانِ فِيهَا
 عَنَابٌ نَضَّا خُرُوفَهُ قَبَائِلِ الْآلِ
 نَكْذِبَانِ **مِنْهُ** كَلَامٌ مُجِيدٌ تَمُورُهُمْ
 وَأَنْتُمْ تَسْتَعِدُّونَ تَمُورُهُمْ هُوَ لَا يُفْلَكُونَ
 أَرْكَاتٍ مُصَرَّةٍ بَالَا وَاصِحَّةٍ كَلْفٍ وَفَرْشَةٍ لَحْدَةٍ

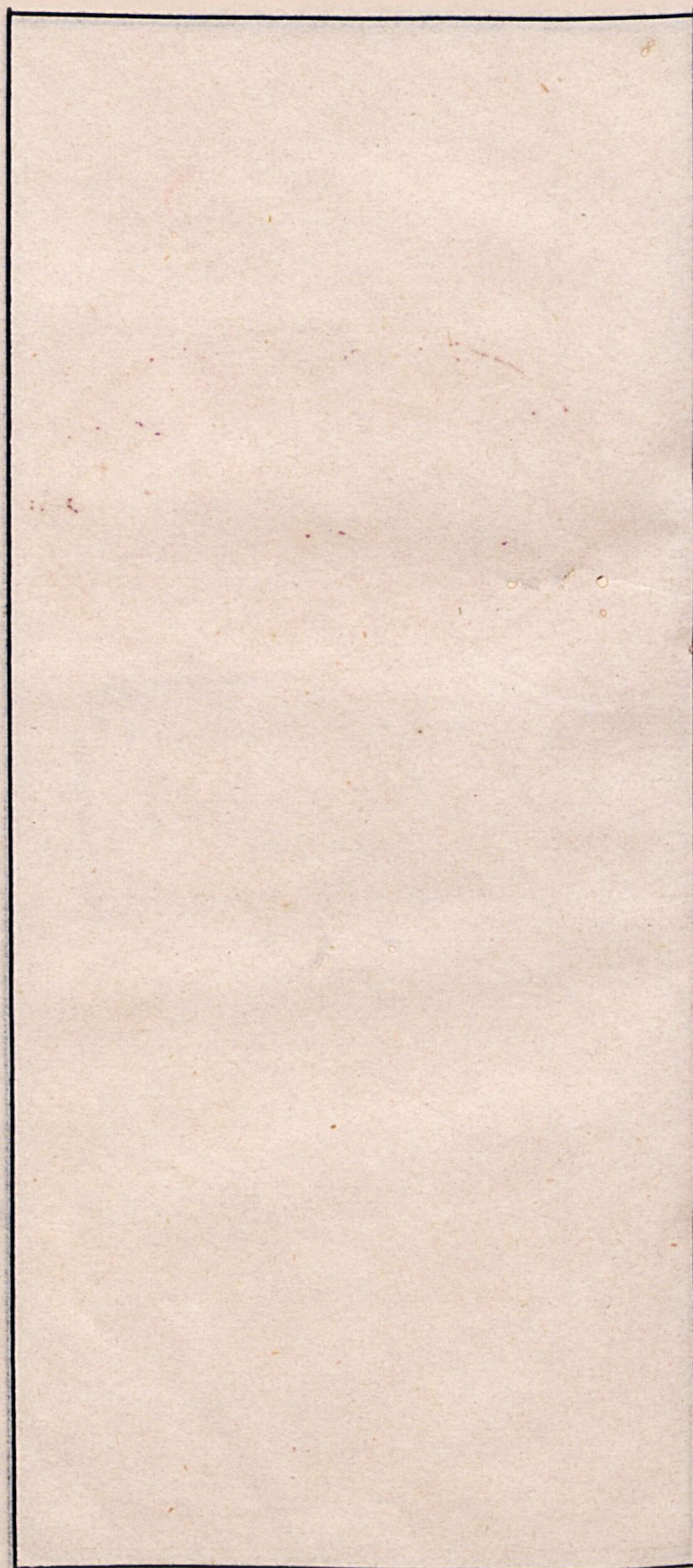
ف
به هم و با بی لید جواز و شیوع فیه نکته درسی دریا
باید نمود و بنده نیازمند را معذور داشته مطمع محبوس
عیب را را فایده و لایحه اعظم بالصواب اول لایحه در مقام
نفسه حاصل غرضش نیست که فرار از نقاب لایحه حرکات
حاجب اندر الهی هم بی لایحه عمای صفت الظالمی از نقاب لایحه
فسخ و جبر خود برابر باب خبرت و لایحه با کرم با دجی با لایحه
عیب لایحه و صرح خود محبت با لایحه حارث بحکم نقاد است
از خود لایحه نیست لایحه صدق رسول لایحه صلی الله علیه
و آله نکته در مقام کمال و کمال لایحه با کمال و آرد و لایحه
اولد لایحه صرح لایحه محبت است نکته قلم فی بار اول
العیوب نوع ششم لایحه و محبت زعم شما علام الهی است
سند و لایحه لایحه است فاما مو جوبیم فهو جوابنا و نایا نیستند
و استناد با لایحه موقوف بر اثبات لایحه که در عهده ما بر عیوب
الشرام فواحر خود باشند و لایحه در جبر شمع است و خرا و عیوب

صدف ذلک وفعیه البیاض وکونه جبرئیل بالکدر و بصره
نوامیس لیسر و نوافه و نوافه **منها** خلق الانسان
مصلصال کالفخار وخلق الجان من مارج
من نار فبائی الاء ویکما نکذ بان **ومنها**
وله الجوار المنشآت فی البحر کما لا علم
فبائی الاء ویکما نکذ بان **ومنها** کل من
علیها فان وبقی وجه ربک ذو الجلال
والاکرام فبائی الاء ویکما نکذ بان
ومنها یعرف المجرمون بسبهم فوخذ بالنوا
والامداد فبائی الاء ویکما نکذ بان
ومنها حور مقصودات فی خیام فبائی
الاء ویکما نکذ بان **والله** یسئلک قد وخر
بافصید الارب و نوافه و نوافه **منها** جبرئیل و

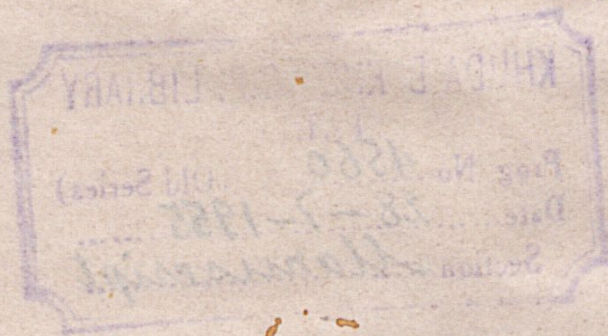
حراده در كلام بار خراسانم هم نساخ است و موصی
 نر ما تضاك عليه الشك ونختم القلام في هذا المقام بحرايه
 المتعام واصلح عن نبيه ولاة البرره الكرام **تأم**











KHUDA B KNOT O.P. LIBRARY
PATNA
Prog. No. 4560 (Old Series)
Date..... 28-7-1955.....
Section Manuscript

